



## مولوی، دیوان شمس، شماره ۱۴۰۵

میل هواش می کنم طال بقاش می زخم  
حلقه به گوش و عاشقم طبل وفاش می زخم

از دل و جان شکسته‌ام بر سر ره نشسته‌ام  
قافله خیال را بهر لقاش می زخم

غیر طواشی غمش یا یلواج مرهمش  
هر چه سری برون کند بر سر و پاش می زخم

این دل همچو چنگ را مست خراب دنگ را  
زخمه به کف گرفته‌ام همچو سه تاش می زخم

دل که خرید جوهری از تک حوض کوثری  
خفت و بها نمی‌دهد بهر بهاش می زخم

شب چو به خواب می رود گوش کشانش می کشم  
چون به سحر دعا کند وقت دعاش می زخم

لذت تازیانه‌ام کی برسد به لاشه‌اش  
چون که گمان برد که من بهر فناش می زخم

گر قمر و فلک بود و خرد و ملک بود  
چونک حجاب دل شود زود قفاش می زخم

گفتم شیشه مرا بر سر سنگ می زنی  
گفت چو لاف عشق زد تیغ بلاش می زخم

هر رگ این رباب را ناله نو نوای نو  
تا ز نواش پی برد دل که کجاش می زخم

در دل هر فغان او چاشنی سرشته‌ام  
تا نبری گمان که من سهو و خطاش می زخم

خشم شهان گه عطا خنجر و گرز می زند  
من به سخاش می کشم من به عطاش می زخم

سخت لطیف می زخم دیده بدان نمی‌رسد  
دل که هوای ما کند همچو هواش می زخم

خامش باش زین حنین پرده راست نیست این  
راه شماست این نوا پیش شماش می زخم